

بیتناہ زمانہ عصر

www.KitaboSunnat.com

مارال بیانی

www.KitaboSunnat.com

www.ketab.ir

سرشناسه: بابائی، مارال، ۱۳۸۰-
عنوان و نام پدیدآورنده: به نام نامی سر/مارال بابائی.
مشخصات نشر: قم: کتابستان معرفت، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۳۷-۵۳-۸-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۵
موضوع: Persian fiction -- 21st century
رده‌بندی کنگره: PIR۸۳۳۵
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۳۵۲۶۵



عنوان: به نام نامی سر

ناشر: کتابستان معرفت

توسعه دهنده: مارال بابائی

طراح جلد و صفحه‌آرایی: حامد عطائی فرزانه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۳۷-۵۳-۸

چاپ: اول ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: زمزم

صحافی: جواهری

کتابستان تهران: خیابان انقلاب، خیابان لبافی‌نژاد، بین منیری جاوید و ۱۲ فروردین، پلاک ۱۹۱

تلفن: ۶۶۹۶۲۹۶۰-۶۶۹۶۲۹۵۹

دفتر انتشارات قم: خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه چهارم، پلاک ۴۲۵

آدرس فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران، پلاک ۱۲۶۲

تلفن: ۳۱۰۷۴۰۲۵ / همراه: ۰۹۱۲۶۳۶۶۹۶۲

www.Ketabestan.net: پایگاه اینترنتی

Ketabestan.ir: اینستاگرام

حقوق چاپ و نشر برای انتشارات کتابستان معرفت محفوظ است.



بیشگفتار

ما سربازان و آن کسانی بودیم که در ریختن خون بهترین خلق خدا دست داشتیم. ما به نوۀ پیامبر خدا جفا کردیم. جفا کردیم و آن را شهریه شهر جار زدیم. ما سربازان ابلیس شده بودیم؛ بی محابا و گستاخ. سربازانی خشن و تندخو که رحم و مروتی سرشان نمی شد. ما چشم هایمان را بر روی همه چیز بسته بودیم. برق سکه ها و سیم و زرهای بادآورده زایل چشم هایمان را سوزانده بود و راه را گم کرده بودیم و سرگردان شده بودیم. جهانمان شده بود صحرایی بی آب و علف و تاریک، و ما هم شده بودیم آوارگانی گم گشته که همواره به دنبال چراغی می گردند تا راه را نشانمان دهد. چه کردیم و چه بر ما گذشت؟ بی شک، سزاوار عذابی بزرگ بودیم!

به نام خدا و سلام بر محمد مصطفی که فرستاده اوست. و اما بعد، این نامه را می نویسم برای حاکم وقت کوفه.

این نامه گزارشی است مختصر از آنچه در این مأموریت سخت و اسفناک بر من گذشت. مأموریتی که بیشتر خیانتی بزرگ بود. خیانتی عظیم که از آن بی خبر بودم و ناخواسته مرا به آن وارد کردید. توطئه ای که در آن، گماشته هایتان با چرب زبانی و وعده و وعید مرا خام کردند و کاری کردند که با پای خودم از دروازه های دوزخ عبور کنم و خودم را به جهنم برسانم! اگر برایتان گزارشی فرستاده ام، به آن معنا نیست که به شما بفهمانم به دارالحکومه تان وفادار بوده ام، یا آنکه از شما و فرماندهان بزدل و بی رحمتان ترسیده ام. این نامه فقط بدان سبب است که بدانید چه ظلم بزرگی را بر چه کسانی روا داشته اید!

من مأموری هستم که از مهلکه ای بزرگ و وحشتناک جان سالم به در بردم و پس از به پایان رساندن آن، به بیابان گریختم و هرگز به شهر و زادگاهم، کوفه، باز نخواهم گشت؛ هرچند که گریختن به بیابان و دره ها هیچ تأثیری در اوضاعم ندارد و حسن می کنم پس از این گناه بزرگی که مرتکب شده ام، عذاب و وحشت همیشه با من است و در هنگام رسیدن مرگ نیز تابوت سیاه من خواهد شد. به لطف شما و دارالحکومه تان، دیگر مرگ و زندگی برایم تفاوتی ندارد و هر کجای این دنیای پست که باشم، آنجا جهنم است! بی آنکه زنده باشم، نفس می کشم. شرح آنچه بر من گذشته است، طاقت از کفم ربوده و جانم را به اضطراب انداخته است.

این گزارش مختصر را بخوانید و بدانید جایگاه شما در قعر دوزخ است و نفرینی ابدی انتظارتان را می کشد!